



فهرست

۲.....	موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت
۲.....	پیشگفتار
۲.....	مسئله اول
۲.....	نکاتی پیرامون شکر منعم
۳.....	نکته اول
۳.....	ملاک انعام
۳.....	نکته دوم
۴.....	مراتب حکم
۵.....	یک مطلب دیگر
۶.....	خلاصه بحث
۷.....	سؤال و جواب
۷.....	جواب
۸.....	خلاصه بحث



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت

پیشگفتار

ملاحظه کردید در یک فرایند طولانی در بحث عدل و ظلم قرار گرفتیم و خواسته و ناخواسته به فلسفه اخلاق کشیده شدیم بعد هم قاعده ملازمه و حسن و قبح، الان در آستانه ورود به مباحث نزدیک تر. پس از فراغ از چند مقام از مباحث مهم، به این رسیدیم که عدل در لسان شرع و کلمات همان مفهوم عرفی دارد و مفهوم عرفی آن هم اعطاء کل ذی حق حقه است و ظلم هم سلب حق از ذی الحق است. این مفهوم عرفی است که خطاب هم باید بر این مفهوم حمل شود و از اینجا به این منتقل شدیم که این عدلی که به آن مأمور شدیم و ظلمی که از آن نهی شدیم، متقوم به حقی شد. آن حق را باید شناخت و باید دید از کجا ناشی می شود. پایه تشخیص برای شناخت عدل و ظلم عبارت است از بود و نبود حقی در جایی. اگر حقی تشخیص داده شد، آن وقت عدل و ظلم آنجا معنا پیدا می کند و الا جای این بحث نیست. به این دلیل وارد بیانی شدیم در حق و عناصر حق و امثال این که در این عبارت حق در جایی متصور است که دو موجود باشد و یکی نسبت به دیگری مدیون بشود و حق مطالبه داشته باشد، استحقاق مطالبه داشته باشد. او به این مدیون باشد وارد مصداق شدیم که اینها مبادی و پایه هایی برای تکالیف است ممکن است تکالیف عقلی و قبل از فقهی بشود، بعضی هم به تدریج تکالیف فقهی و امثال اینها می شود. این مقدماتی بود که پیمودیم

مسئله اول

که ما به عنوان حق ربوبیت و حق خالقیت یا علیت مطرح کردیم، منتهی در یک تردیدی بودم و بیشتر به یک سمتی سوق پیدا کردیم. ما در حق ربوبیت و خالقیت تأکید کردیم و گفتیم این از اهم حقوق است و داور اینجا عقل عملی است، از بدیهیات هست که می گوید او خالق توست، خالق است که با علم و اراده خلق کرده است، تو در برابر او یک جوری مدیون هستی و حقی دارد. دایره این، هم دایره وسیعی است برای اینکه خلقت است و همه چیز مربوط به اوست. در واقع همان طور که اشاره شد این مصداق اتم و ابرز همان وجوب شکر منعم است. در واقع این یک مصداق بارز و اتم یک قاعده کلی است که همان شکر منعم است که هفته قبل به آن اشاره شد. پس می شود گفت عنوان اول همان حق منعم است، منعم و محسن حقی پیدا می کند که در اوج آن خالق و باری و رب است به معنایی که معهود است. این ظاهراً این طور باشد، اینکه بگوییم یک قاعده جدایی هست، چنین چیزی نیست بلکه این مصداقی از همان قاعده است منتهی مصداق بارز است

نکاتی پیرامون شکر منعم

ضمن اینکه ما سابق در باب شکر منعم نکاتی گفته ایم، اینجا چند نکته ای می خواهیم عرض کنیم به این ترتیب است.



نکته اول

اولین چیزهایی که در عقل عملی تولید حق می‌کند و آن مبنای این می‌شود که عدل و ظلم آنجا معنا پیدا بکند عبارت است از احسان و انعام و اعطاء نعمت. این قاعده کلی است و ملاک آن هم این است باید به این نکات توجه کرد، نکته اول این است که طبعاً اینجا در عنوان انعام و احسان اینجا مطرح است یا اعطاء النعمه مطرح است و این مقابل آن است که کسی به دیگری آسیبی وارد بکند، ضرری وارد بکند این مقابل آن است. اعطا باید اعطا چیزی باشد که برای شخص در اصل وجود یا در مکملات او نعمت است، مایه آرامش است، یا خیر او در آن است. این باید باشد. این یک مسئله است که باید انعام یا احسان باشد، یا فی‌الواقع باشد ولو او نمی‌فهمد و توجه ندارد، یا اینکه او هم می‌فهمد موجب دل‌خوشی و آرامش و امثال اینها می‌شود. تأکید بر این است که ملاک اصلی این است که به او چیزی می‌دهد که برای او فی‌الواقع خیر است ولو اینکه او هم متوجه نشود. یعنی جزئیات را نداند، هر وقت بفهمد (به هر دلیلی) که علی‌الاجمال این انعام است، احسان است، اعطاء النعمه است، آن حق تنجز هم پیدا می‌کند. ولی اصل حق تابع این است که از آنجا نعمتی به این متعم واصل شده باشد، چه اینکه او هم بفهمد و از این لذت ببرد، آن ادراک و نیل الی المطلوب و ملائم حاصل بشود و چه نشود. یعنی ادراک تفصیلی بکند یا نکند، همین که فی‌الواقع خیری به او رسیده و منشأ کمالی در او هست این مصداق می‌شود. چه به آن مسئله برسد یا نرسد. از آن طرف هم کاری بکند که او لذتی ببرد، ولی در واقع مایه کمال او نباشد، آن هم معلوم نیست که انعام و احسان باشد، مثل لذت‌های خیالی که مانع از رشد و تکامل است.

ملاک انعام

اعطاء امری است که در کمال شخص مؤثر است، این موجب پیدایش حق می‌شود آن بحث لذت ملاک نیست، البته ممکن است خود ایجاد لذت در کمال او مؤثر باشد، تفریحی می‌کند و این تفریح موجب این می‌شود که بهتر بتواند کار انجام بدهد. ولی ملاک اصلی آن خیر و کمال است که در تعریف آمده بود ادراک و نیل لما هو ملائم و خیر له. خیر آنجا آمده بود. این نکته است که در شکل‌گیری آن حق پایه آن خیر و کمال واقعی، آن ملاک هست. آن چیزهای دیگر امور ثانوی است که ممکن مقابل آن قرار بگیرد که ارزشی دیگر ندارد.

نکته دوم

اینکه طبعاً این انعام و احسان که مولد یک حق است، همین که انعام و احسان انجام شد عقل عملی می‌آید می‌گوید اینجا یک حقی پیدا شد و حق هم موجب تکلیف شد. این انعام و احسان درجات و مراتب دارد، از انعام و احسان اعطاء وجود است که خلق و علیت است که هفته قبل روی این خیلی تأکید داشتیم تا انعام و احسان‌هایی که یک امر عارضی برای پاسخ به نیازی از شخص انجام می‌شود؛ پولی به او می‌دهد، لباسی به او می‌دهد و مسکنی برای او می‌سازد و اموری که میان اینها قرار دارد که به او علم می‌دهد، دانش او را بالا می‌برد، شخصیت او را می‌سازد.



پس انعام و احسان مراتبی دارد که ارق المراتب همان اعطاء الوجود است.

این مراتب طبعاً روی آن حکم عقل عملی اثرگذار است، بارها عرض کرده‌ایم که قواعدی در فقه خودمان هست که فقه شرعی است که همان‌ها در فقه عقلی هم وجود دارد، از جمله بحث تراحم است، گفتیم همان‌طور که تراحم در فقه رایج مصداق دارد، در فقه عقل عملی هم مصداق دارد، طبعاً عقل عملی یک دستگاه فقهی دارد که همان احکام عقل عملی است و آن مشمول خیلی از این قواعدی است که در فقه یا در اصول هست، خیلی از قواعدی که در فقه و اصول هست ضمن اینکه در شرع جاری است، برخی از آن‌ها در نظام عقلی و فقه عقلی هم جاری است، فقه عقلی هم ارزش بسیار مهمی دارد، آن‌ها که قائل به ملازمه هستند خیلی روشن است و آن‌ها که قائل به ملازمه نیستند به یکی از آن وجوهی که ما هم یکی را پذیرفتیم اهمیت دارد.

مراتب حکم

پس این قاعده کلی است که یکی از آن هم این بحث است که الان می‌خواهیم عرض کنیم و آن مراتب حکم است. احکام هم الان در بحث تفسیر می‌گفتیم که احکام مراتب دارد، اهم و مهم دارد و شناخت آن اهم و مهم در شناخت تراحمات اثرگذار است و همچنین در سنجش‌های دین‌داری که جلسه قبل راجع به آن سخن می‌گفتیم مؤثر است.

این مراتب چیزی است که در فقه شرعی معهود هست عین این در فقه عقلی هم هست و اصلاً اصل آن آنجا بوده است و این قاعده یکی از آن مصادیق است، یعنی وقتی می‌گوییم وجوب اداء حق منعم (شکر را کنار بگذاریم) وجوب اداء حق کسی که به آدم خدمت کرده است، خدمتی که او کرده است حقی پدید آورده است و باید حق او ادا شود این یک تکلیف ذومراتب است و ذو مراتب هم تابع چند عنصر است، مهم‌ترین عنصر این است که آن نعمتی که داده است چیست؟ از ارق المراتب آن عبارت است از اینکه نعمت وجود را داده است که این شیء مخلوق اوست، معلول اوست، با همان ترتیباتی که در تفسیر علیت آمده است که پیشرفته‌ترین آن در حکمت صدرایی است که عین الربط است. این بالاترین حق را تولید می‌کند و بالاترین تکلیف و وجوب عقلی هم اینجا است.

مراتب پایین‌تر، منتهی وجوب شکر منعم، تا جاهایی وجوب شکر است، تابع این است که نعمت در چه درجه‌ای از اهمیت باشد، یک جاهایی هم می‌رسد که شاید وجوبی نباشد برای اینکه آن انعام، یک انعام خیلی خفیف است که دیگر حق الزامی آنجا پدید نیامده است، در خیابان می‌رفته است، یک احترامی به او کرده است، اگر سلام بکند، گفته می‌شود وجوب سلام دارد، گفته شده است که سلام مستحب است اعطا و انعام و احسان مستحب است ولی وقتی که انجام داد جواب آن واجب است

اما یک احسان‌هایی هست که احسان کرده است ولی پاسخ واجب ندارد، قطعاً آنجا هم یک حق رجحانی وجود دارد، لذا سخن ما این است که آن قاعده وجوب شکر منعم یا وجوب را به معنای خاص مقابل ندب و استحباب بگیریم در نظام فقه عقلی و آن وقت موضوع را مقید کنیم بگوییم مقصود آن انعام‌هایی است که حق الزامی تولید می‌کند و پاسخ الزامی دارد یا اینکه باید وجوب را آنجا به معنای دیگری بگیریم، به معنای مطلوبیت بگیریم و بگوییم هر انعامی حقی تولید می‌کند و این مراتب دارد، از یک سو و یک تقسیمی دارد و آن این است که این مراتب بخشی الزامی است و برخی مادون الزام است.

این قانون و این تعبیر می‌شود که وجوب را یک معنای عامی گرفت که همه این مراتب الزامی و غیر الزامی را بگیرد می‌شود گفت این قانون فقط آن وجوب را می‌گوید، آن درجات الزامی را می‌گوید. چون آن هم مهم است. جایی که الزام باشد خیلی مهم است.



ولی عقل غیر الزامی هم دارد لذا گفته شد در فقه غیر عقلی، هم مراتب هست، هم حکم مراتب دارد و هم آن احکام خمسهای که در شرع گفته می شود در عقل عملی هم گفته می شود، عقل عملی احکام خمسہ دارد. هم الزام دارد و هم غیر الزامی دارد. گفتیم این قاعده را باید به یکی از دو جور تصرف کنیم؛ یا باید گفت مراتب را منظور بکنیم، وجوب را بگوییم یعنی مطلوب یا اینکه لفظ وجوب را تحفظ بکنیم بر ظهور آن و بگوییم انعام اینجا محدود به آن انعامهایی است که تولیدکننده حکم الزامی است. واقع مسئله معلوم است، اینجا چه می خواهد بگوید؟ یا باید در وجوب تصرف بکنیم یا در منعم تصرف بکنیم. اصل مسئله اینجا این بود که انعام تولیدکننده یک حق است، احسان تولیدکننده یک حق است؛ اما انعام مراتب دارد، به تبع مراتب انعام حق مراتب پیدا می کند.

به تبع این حق آن حکم عقلی مراتب پیدا می کند و این مراتب هم به مراتب الزامی و غیر الزامی و حق الزامی و غیر الزامی تقسیم می شود و اعلی مراتب هم اعطاء الوجود است.

گفتیم نفس حکم دارد، حکمی که بر اساس یک درک عقلی است، بر خلاف آنکه آقا شیخ محمدحسین مرحوم اصفهانی رضوان الله تعالی علی می فرمودند که کار عقل درک است و این که می گوییم حکم عقل عملی یعنی ادراک است، حسن است ما می گفتیم نفس حکم دارد و النفس فی وحدتها کل القوا جوری است که قوه حاکمه دارد و فرمان می دهد، فرمان هم جوری است که گاهی غریزی و شهوانی است و گاهی فرمان عقلی است. حکم نفس است بر پایه ادراک عقل لذا این حکم معتبر است و ارزش هم دارد، واقعاً هم حکم می کند. عقل حکم می کند. این حرفی که در کلمات متقدمین بوده است، بعدها تفسیر کرده اند، به این که حکم اینجا یعنی ادراک، ما می گوییم این پایین آوردنشان است واقعاً حکم دارد، فرمان می دهد، بعث می کند. ما می گوییم نفس یک قوه حاکمه دارد منتهی این قوه حاکمه او گاهی بر اساس غرائز و شهوات است ارزش ندارد و یک حکمی دارد که بر پایه آن ادراک عقل عملی است این حکم مبتنی بر آن است و ارزش هم دارد.

البته نمی گوییم حاکمه عاقله است، ولی حاکمه با عاقله ربط دارد چون فی وحدتها کل القوی، اینها به هم مربوط است و شعون نفس است و شأنی بر اساس شأنی دیگر شکل می گیرد.

یک مطلب دیگر

این بیشتر کلامی فقهی است این است که آن شکر است، آنچه تا الان می گفتیم این بود که انعام مراتب دارد حق هم مراتب دارد، آن حکم هم مراتب دارد، این سه چیز را گفتیم مراتب دارد، یک چهارمی هم اینجا باقی ماند و آن شکر است که متعلق آن حکم است

شکر او بکن، پاسخ مثبت بده، ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا﴾، اینکه پاسخ مثبت مقابل او، این شکر هم که در این قاعده عقلی آمده است آن هم طبعاً مراتب دارد،

پس چهار موضوع در این قاعده عقلی وجود دارد، با قطع نظر از الفاظ، همه اینها مراتب دارد؛

۱- انعام و احسان

۲- حق



۳- حکم

۴- شکر

حال که باید در برابر این احسان پاسخ بدهد چون حقی تولید شده است، عقل محض می گوید حقی پیدا شد و رابطه ای ایجاد شد، اضافه ای اینجا پیدا شد، همین که انعام کرد، بین منعم و منعم علیه یک رابطه ای از باب عقل عملی و حکم عقل عملی پیدا شد.

این رابطه برقرار شد و حکمی آمد و متعلق حکم هم این است که باید پاسخی بدهد، این چه پاسخی بدهد و چگونه پاسخ بدهد، این هم مراتب دارد. به این اندازه مراتب دارد که در منعم حقیقی و علت حقیقی وجود احتمال آن هم منجز است، این آن است که در کلام خیلی مهم است.

اول شروع کلام از این شکر منعم و این نکته آنجا ملحوظ است. آنجا می گوید وجوب معرفة الله، این شکر منعم است. یک سؤال آنجا مطرح است که هنوز منعمی ثابت نشده است، ممکن است ده طبیعت باشد بدون اینکه عامل ذی شعوری در کار باشد، بر حسب یک اتفاق و تصادف این عالم پدید آمده است و هیچ موجود ذی شعور حکیمی معاذ الله نیست و انسان هم در این صحنه بی نهایت چرخه عالم یک دفعه ایجاد شده است و هیچ ذی شعوری در کار نیست. اینجا گفته می شود منعم هم به معنای منعم غیر ذی شعور حتماً یک تحولاتی رخ داده است که انسانی پیدا شده است، عقل که نسبت به غیر ذی شعور حکمی ندارد. اتفاقی رخ داد و عالم مختاری در کار نبوده است. چیزی نیست که وظیفه ای انجام داد، متصور نیست.

آنجا که این احتمال دادیم، می خواهیم بگوییم با قاعده وجوب شکر منعم برو فحص بکن، جستجو بکن، تتبع بکن، بین خدا هست یا نیست، از کجا این قاعده به دست می آید؟

اینجا است که می خواهیم بگوییم این شکری که اینجا آمده است، به لفظ آن نباید نگاه کرد، ظواهر لفظی نباید نگاه کرد، حکم عقل این است که در آن ارقی مراتب اگر احتمال هم داده شود، احتمال آن منجز است، احتمال داده می شود که باشد و در برابر آن تکلیفی باشد، وجوب شکر منعم می گوید آن را پیدا کن، بین هست یا نیست؟

این اهمیت یک حکم است، گفتیم حکم مراتب دارد، شکر هم مراتب دارد، اهمیت این در ارقی مراتب که منعم و محسن معطی الوجود است، آن قدر بالا است که احتمال آن هم منجز است. لذا وجوب شکر منعم قاعدة الوجوب شکر المنعم يقتضی الفحص عن الله نه فقط وجوب معرفة الله بعد قبوله علی الاجمال آن بحث بعدی است، می گوید قبل از آن باید اقدام کرد. در واقع اینجا یک قاعده مکملی کنار این قرار گرفته است، غیر از اینکه شکر مراتب دارد، نکته مزید هم این است که قاعده ای کنار آن است و آن اینکه عقل اینجا برائت را نمی گوید، یک حق الطاعة عقلی در این مرتبه وجود دارد.

خلاصه بحث

لذا باید این جوری گفت؛

۱- یک بحث این بود که هر چهار محور مراتب دارد حتی شکر مراتب دارد، شکر خدا با شکر کسی که یک سلام کرده است مراتب دارد.



۲- یکی هم این است که یک چیزی به این ضمیمه است و آن یک قاعده دیگری است و آن قاعده دیگر این است که در امور بسیار مهم این گونه، در این سطح حتماً جای احتیاط است.

آن برائت و احتیاطی که آنجا بحث می کنیم برائت یا حق الطاعه که در احکام شرعی بحث می کنیم یک داستان دارد، در چنین مبحث مهم اعتقادی و فکری و اساسی و بنیادی که سر و کار ما با احتمال وجود خالق حکیم با همه آن اوصاف هست، یک داستان دیگری دارد، اینجا حتماً حق الطاعه است. یعنی کسی بگوید من نمی دهم شاید باشد شاید نباشد، اگر آن جور باشد شکر منعم مصداق دارد، اگر نباشد، وجوب شکر منعم مصداق ندارد، پس برائت جاری می کنم.

اول کلام بگوید من برائت جاری می کنم.

می گویم اینجا یک حکم فرعی و آن بحث ها نیست، اینجا یک حکم اصولی و اساسی است که می گوید شاید وجوب حکم منعم اینجا مصداق داشته باشد، دنبال آن برو.

سؤال و جواب

با این تقریری که گفته شد سؤال این است و جواب هم دو بیان دارد؛ سؤال این است؛ از کجای وجوب شکر منعم وجوب معرفه الله ابتدائاً به دست می آید، از وجوب شکر منعم، وجوب تفحص عن وجود الله به دست می آید؟ وجوب تحقیق در باب ادله خداشناسی و جستجوی از وجود و عدم وجود خدا به دست می آید؟ این سؤال است.

جواب

این است؛ یا می گویم شکر منعم، عقل یک حکمی دارد چون دو مراتب است اینجا آن احتمال را هم می گیرد، یا این است که این بیان شاید خیلی دقیق نباشد

یا این است که اینجا به این قاعده تمسک کرده اند، در واقع به دو قاعده تمسک کرده اند، یک قاعده وجوب شکر منعم است به خصوص در ارتباط با خالق که این وجوب، وجوب بسیار اکیدی است.

یک قاعده هم این است که در اینجا که شبهه مصداقی دارد که منعم این طوری هست یا نیست، اینجا عقل می گوید برائت نیست، اینجا حتماً باید احتیاط کرد، برای اینکه آن منعم یک جوری است، شکر او یک چیزی است که با سعادت ابدی ممکن است ارتباط داشته باشد.

این امری که این قدر اهمیت دارد در معرض جریان قاعده برائت نیست، اینجا باید احتیاط کرد. این غیر از همه آنجاهایی است که بحث می کنیم.

از اینجا می توان منتقل شد به اینکه اول کلام دو قاعده می گویند؛

۱- وجوب شکر منعم

۲- وجوب دفع ضرر محتمل

اگر این بیان دوم را بپذیریم این همان وجوب دفع ضرر محتمل و احتیاط است و آن وقت اگر این را بپذیریم باید بگویم قاعده اصلی در واقع دفع ضرر محتمل است و ترکیب اینها یک دلیل تام است،



خلاصه بحث

به عبارت دیگر محصول این بحث‌ها این شد که وجوب شکر منعم چهار مفهوم محوری دارد همه مقول به تشکیک است اما وجوب شکر منعم مستقلاً می‌تواند دلیل برای وجوب معرفة الله باشد و نقطه عزیمت ما در آغاز شناخت خدا باشد؟ به نظر می‌آید به تنهایی نمی‌شود. باید وجوب الاحتیاط را آورد که عبارت الاخری آن دفع ضرر محتمل است و این دو باهم باید باشد. در دفع ضرر محتمل هم که می‌گویند به خاطر اینکه یک تکلیفی مفروض است، آن هم تکلیفی در این درجه بالا. البته در دفع ضرر محتمل یک چیز ثانوی هم وجود دارد، این یک مصداق آن است و مصداق دیگر آن عقاب شاید در کار باشد.

ولی اینجا در هر صورت یا باید گفت وجوب دفع ضرر محتمل دو مصداق دارد، یکی هم این است که خود انسان این تکلیف را انجام ندهد ولو عقابی هم در کار نباشد، یک ضرر و خسارت عقلی است و این را هم می‌گیرد و یک چیز دیگر را هم می‌گیرد که عقاب است.

اگر بگوییم دفع ضرر محتمل این مصداق را نمی‌گیرد اینجا باز می‌گوییم قاعده عقلی احتیاط وجود دارد.